

بلا و امتحان الهی



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر سید انبیاء
محمد مصطفی و ال طاهرینش

**و لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ
وَالثَّمَرَاتِ) (بقره/ ۱۵۵)**

«قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، و کاهش در مالها و
جانها و میوه ها، آزمایش می کنیم.» شامل هر نوع اسباب مادی و
معنوی می شود.

یکی از سنتهای الهی این است که همه باید مورد امتحان قرار
بگیرند. امتحان با ترس و گرسنگی و ضرر مالی زیاد و مصیبت از دست
رفتن عزیزان و بیماری های مهلک و....

سنت امتحان همانند دیگر سنن خداوند به زمان خاصی از حیات آدمی
اختصاص ندارد، آدمی آن گاه که مکلف به تکالیف الهی می گردد تا
آخرین لحظه های حیات در معرض امتحانات پی در پی خداوند قرار می

گیرد. همچنین فراگیر است و همه انسان ها را در بر می گیرد؛ مؤمنان، کفار، منافقان، انبیاء، اولیاء ائمه و... همه و همه سوار بر امواج گاه آرام و گاه بسیار تند و شدید امتحانات الهی قرار می گیرند، گروهی سربلند و سرافراز با صبر و پایداری و تحمل رضایت به ساحل پیروزی دست می یابند و دسته ای دیگر به سختی در آن ساحل آرام می گیرند و عده ای هم غرق گشته و در پیش گاه خداوند مردود و رسوا می شوند.

بهترین راه برای سربلندی در امتحانات مختلف از اول عمر تا آخر عمر صبور بودن و اینکه یقین کنیم خدا حکیم است و ما جاهل. خدا مهربان است و هیچوقت ضرر بنده شو نمیخواد و...

از جمله شخصیتهایی که مورد امتحان خیلی سخت قرار گرفتند **ایوب نبی** هست. او انواع بلاها از جمله بیماری سخت و از دست دادن فرزندان و سرزنش مردم را داشت ولی همواره به شکر الهی مشغول بود تا اینکه از آزمون الهی سربلند بیرون آمد. داستانش را خواهیم آورد...

سیدالشهداء(ع) مورد امتحان الهی قرار گرفت و بزرگترین مصیبتها را تحمل کرد و در گودی قتلگاه در حالی بدنش زخمهای بیشمار داشت و بسیار تشنه بود و هفده نفر از عزیزانش شهید شده بودند و یارانش همه کشته شده بودند ، می فرمود:

صبرا علی بلائک. لامعبود سواک. یا غیاث المستغیثین.

در زیارت ناحیه مقدسه است :ملائکه از صبر سیدالشهداء(ع)متعجب بودند....

این کتاب که سخنرانی هایی است که تبدیل به متن شده بلا را در ابعاد مختلف بررسی نموده است.

پاییز 1404.کرمانشاه

پیامبر فرمود که ضربت علی یوم الخندق افضل من عبادت

الثقلین...

خداوند سبحان در سوره انشقاق می فرماید که يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ
كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ

ای انسان! یقیناً تو با کوشش و تلاشی سخت به سوی پروردگارت
در حرکتی، پس او را [در حالی که مقام فرمانروایی مطلق و
حکومت بر همه چیز ویژه اوست و هیچ حکومتی در برابرش
وجود ندارد،] دیدار می کنی،

یعنی ای انسان تو همواره در رنج و سختی هستی تا زمانی که از
دنیا بروی

یکی از امتحانات الهی **امتحان با ترس و وا همه و امثال اینهاست** در جنگ خندق که در سال پنجم واقع شد. دشمنان اسلام با ۱۰ هزار نفر و بیشتر مدینه را محاصره کردند مسلمان‌ها در پشت خندقی که در اطراف شهر حفر کرده بودند در مواضع خودشون به سر می‌بردند بعضی از مسلمان‌ها از کثرت لشکر دشمن دچار هراس و ترس شده بودند که قرآن حالات اون‌ها را اینگونه نقل می‌کنه می‌فرماید که: **إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَ**

(احزاب ایه 10)

زمانی که از بالا و از پایین [لشکرگاه] تان به سویتان آمدند، و آن گاه که دیده‌ها [از شدت ترس] خیره شد و جان‌ها به گلو رسید، و به خدا آن گمان‌ها [ی ناروا] را [که خود می‌دانید] می‌بردید.

یاد بیاورید اون زمانی که دشمن از بالا و از پایین بر شما هجوم آورده بود و چشمان شما از ترس جابجا می شدند

دشمن ۲۷ روز مدینه را محاصره کرد تا اینکه چند نفر از شجاعانشون پهلوانانشون از خندق رد شدند و خودشونو به نزدیک مسلمانها رساندن یکی از اونا عمر بن عبدالودود بود که اونقدر پهلوان بود که او را با هزار نفر برابر می دونستند وقتی که آمد و مبارز طلبید هیچ کسی جرت نمی کرد که در مقابلش بره و بجنگه. تا اینکه عاقبت امیرالمومنین علی بن ابیطالب که در سن تقریبا ۲۲ سالگی کمتر یا بیشتر بودند آمدند و در مقابل او قرار گرفتند وقتی که امیرالمومنین در مقابل عمر بن عبدالودود قرار گرفتند پیامبر فرمود تمامی ایمان در مقابل تمامی کفر قرار گرفت علی علیه السلام بعد از مبارزه با عمرو و کشتن او و ضربه‌ای که بر او وارد کردند آنچنان مهم بود که پیامبر فرمود که ضربت علی. یوم الخندق افضل من عبادت الثقلین اون ضربتی که علی در

خندق بر سر عمرو زد یا بر پاهای عمرو. از عبادت انسان‌ها و جن تا روز قیامت برتر هست و کشتن عمرو باعث شد که دشمنان هراسان شدند مسلمون‌ها شجاع شدند ترسشون از بین رفت شارژ شدن به قول معروف و دشمنان اسلام فرار کردند و صحنه رو خالی کردند و این جنگ که به جنگ احزاب هم معروف هست به نفع تقریباً مسلمان‌ها. تمام شد

خداوند حکیم در قران کریم فرموده است

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا
وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ

(فصلت ایه 30)

بی تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست؛ سپس [در میدان عمل بر این حقیقت] استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان

نازل می شوند [و می گویند:] مترسید و اندوهگین نباشید و شما را
....به بهشتی که وعده می دادند، بشارت باد

شهادت قنبر غلام امیرالمومنین (ع)

روزی حجاج گفت دوست دارم مردی از یاران ابو تراب (ع) را
دستگیر کرده و با ریختن خونش به خدا نزدیک شوم

به او گفتند: در میان یاران او هیچ کسی به اندازه‌ی غلامش قنبر با
او حشر و نشر نداشت

حجاج دستور داد تا او را دستگیر کنند. سپس از او پرسید: آیا تو
قنبری؟! گفت بله! پرسید: همان ابوهمدان؟! پاسخ داد: بله! گفت:
بنده علی بن ابی طالب؟! قنبر پاسخ داد که بنده خدایم و
امیرمؤمنان علی (ع) ولی نعمت من است! حجاج از او خواست تا از

دین علی(ع) بیزاری جوید، اما قنبر گفت: اگر این کار را بکنم، تو می توانی دین بهتری را نشانم بدهی؟! حجاج گفت: به هر حال، من قصد کشتن تو را دارم، اما روش کشته شدن را خودت انتخاب کن! قنبر گفت: این را نیز به تو واگذار کردم! حجاج دلیلش را پرسید و قنبر گفت: هر گونه که مرا بکشی (در روز جزا) من نیز همان گونه با تو رفتار خواهم کرد، اما امیرالمؤمنین مرا آگاه کرد که مرگ من به صورت ذبح شدن مظلومانه است! حجاج نیز دستور داد تا سر قنبر را از بدنش جدا کردند.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي
عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ

تحریم ایه 11

ترجمه

و خداوند برای کسانی که ایمان آورده اند، به همسر فرعون مثل زده است. آن گاه که گفت: پروردگارا! برای من نزد خویش در بهشت خانه ای بساز و مرا از فرعون و کردار او نجات بده و مرا از گروه ستمگر رهایی بخش...

آسیه، (همسر فرعون) معجزه حضرت موسی را دید، به او ایمان آورد و فرعون، به کیفر این کار، دست و پایش را به زمین میخکوب کرد و او را زیر آفتاب سوزان قرار داد و او را بشهادت رساند. اما او دست از ایمانش برنداشت.

پیامبر خدا از جبرئیل سوال کردن ای جبرئیل معنای صبر چیه

یکی از سختی‌های زندگی مریضی‌های هست که گاهی برای انسان پیش میاد هر کسی در زندگی خودش چندین بار مریض میشه. مریضی‌های کوچک مریضی‌های سخت و گاهی افرادی هستند که دچار بیماری‌های صعب‌العلاج می‌شوند انسان در این مواقع چه باید بکند بهترین توصیه دین صبر و تحمل مریضی است اگرچه از درمان مادی و معنوی هم نباید انسان غافل بشه و با استفاده از اطبای حاذق و توسل به اهل بیت و قرآن و مقربین درگاه الهی از خدا شفا بخواد

حضرت ایوب از نوادگان اسحاق بن ابراهیم بود. خداوند متعال وی را به پیامبری برانگیخت. او را از نعمت‌های وافر، فرزندان، باغ‌ها و گوسفندان و جاه و جلال بهره‌مند ساخت. همواره بر سر سفره اش یتیمان و

نیازمندان بسیاری می نشستند و در مورد اقوام و نزدیکان صله ارحام به جا می آورد. فرشتگان به واسطه شکر گذاری او از نعمت های بیکران خداوند دائماً او را به بزرگی یاد می کردند.

همین امر باعث شد شیطان در صدد بر آید تا از مقام او بکاهد و او را در گودال بدبختی بیاندازد، لذا به پیشگاه خداوند اعتراض کرد که شکر گذاری ایوب به دلیل نعمت های زیادی است که به او بخشیده ای و اگر این نعمت ها از او ستانده شود و در ناراحتی و گرفتاری قرار گیرد. به طور حتم دیگر از او شکر گذاری نخواهی دید.

خداوند که از باطن بندگان خویش بخوبی آگاه است برای این که ایمان کم نظیر ایوب را به دیگران اثبات کند، تمام اموال، مزارع و اغنام او را در اختیار شیطان قرار داد و به شیطان فرمود: ثروت و فرزندان ایوب از آن تو. ابلیس تمام اموال و فرزندان او را به نابودی و هلاکت کشاند، این رخداد هیچ ناراحتی و اندوهی در ایوب ایجاد نکرد نابود شدن اموال و هلاکت فرزندان ایوب، سبب ناسپاسی او نسبت به خدای تعالی نشد. بلکه

بیش از گذشته به شکر گذاری خداوند پرداخت. لذا وقتی شیطان خود را شکست خورده و ذلیل دید، آخرین تیر خود را در کمان گذاشت، تندرستی ایوب را نشانه گرفت از خداوند خواست، جسم سالم او را گرفتار مرض و بیماری کند تا بیماری ایوب سبب ناشکیبایی و ناسپاسی او نسبت به خداوند گردد.

ایوب بیمار شد، بیماری طوری بود که کرم در هفت اندام ایوب افتاد و بوی گرفت، طوری که مردمان شهر جمع شدند و گفتند ما می ترسیم بیماری تو به ما و فرزندانمان سرایت کند. از این شهر برو. با خواری او را از شهر بیرون آوردند. همسرش با او می رفت و بسیار گریه می کرد و می گفت: چه شد آن همه عزت و نعمت؟! چرا ما را با این خواری از شهر بیرون کردند. تنها کسی که تا آخرین لحظات در کنار او ماند همسر وفادارش «رحمه» که بسیار مهربان و دلسوز بود و با سختی و فلاکت زندگی را می گذراند.

سالها گذشت اما از صبر و شکیبایی ایوب اندکی کاسته نشد بلکه هر روز
بیش از گذشته به شکر گذاری خداوند می پرداخت، همین امر شیطان را
ذلیل و بیچاره کرد از عمق وجودش فریادی برآورد، فرزندانش شیطان
دورش جمع شدند و علت را جویا شدند.

ابلیس گفت: ایوب مرا به زانو درآورد و شرمنده پروردگار شدم شما را
خواندم تا مرا راهنمایی و کمک کنید.

گفتند: چرا از مکرها و حيله هايي كه با آن امت هاي گذشته را به بيراه
می کشیدی استفاده نمی کنی؟! گفت: تمام حيله ها را به كار بردم اما در
این بنده اثر نکرد.

گفتند: پدريت، آدم را به واسطه همسرش از بهشت بيرون كرد، تو نيز آن
راه را برگزين و از طريق همسرش ايوب را گرفتار و ذليل كن.

این شیوه مورد تأیید شیطان قرار گرفت. او خود به صورت مردی
درآورد و به سراغ رحمه رفت و شروع به وسوسه کردن او کرد و
گفت: آن همه ثروت و اموال، از دست شما رفت، فرزندان به هلاکت
رسیدند، همسرت نیز دچار بلا و بیماری شده است. گمان نمی کنم این بلا
و گرفتاری هیچ گاه از شما دور شود! رحمه از شنیدن این سخنان آهی
از ته دل برآورد. شیطان گفت: برای رهایی از این گرفتاری ها، این
گوسفند را نزد همسرت ببر و بگو آن را ذبح کند و هنگام ذبح کردن نام
خدا را بر زبان جاری نسازد تا شفا یابد. رحمه شتابان به سوی ایوب رفت
و گفت: ای ایوب تا چه وقت خداوند تو را این گونه عذاب می کند! آن
همه مال و ثروت را از تو ستاند، فرزندان تو؟ زیبایی چهره ات کجا
رفت؟ بیا این گوسفند را بدون اینکه نام خداوند را ببری ذبح کن تا
سلامت شوی!

ایوب گفت: شیطان سراغ تو آمده و تو را وسوسه کرده و تو نیز سخنان
!او را قبول کردی؟

وای بر تو رَحْمه! آن همه مال و اموال و فرزندان را چه کسی به ما داده بود؟ گفت:خدا.ایوب گفت: ما چند سال در ناز و نعمت به سر می بردیم؟ گفت:هشتاد سال.ایوب گفت:چند سال است که گرفتار شده ایم؟! گفت:هفت سال.ایوب فریاد زد وای بر تو خیلی ناسپاسی کردی؟ چرا! تحمل نکردی تا سختی ما به اندازه مدت راحتی و آسایش مان برسد؟

در خبری دیگر آمده است که یک روز رحمه بسیار گشت و هیچ چیز به دست نیاورد، نمی خواست تهی دست به پیش ایوب برگردد.نومید و غمگین شد در این جا شیطان خود را به صورت زنی مُنَعَمه (ثروتمند) در آورد و جلوی رحمه ظاهر گشت.رحمه گفت:چیزی بده تا پیش بیمارم ببرم در ازای آن برایت کار می کنم

زن گفت:من کاری ندارم که تو برایم انجام دهی،اما اگر گیسوان خود را ببری و به من بدهی به تو چیزی می دهم تا برای بیمارم ببری.رحمه بسیار گریست و گفت که این را از من نخواه.آن زن به سخنان رحمه هیچ توجهی نکرد. رحمه می خواست پیش ایوب بازگردد اما دست خالی

نمی توانست چاره ای جز بریدن گیسوان خود ندید مویش را برید و به آن زن داد.

شیطان به صورت آدمی شد و پیش ایوب آمد و گفت: زنت کار بد کرد گیسوانش را بریدند. (در هر دو روایت) ایوب غم و غصه زیاد خورد و ناله کرد به همسرش گفت: به خدا قسم اگر حق تعالی مرا شفا دهد برای همین گناهت تو را صد تازیانه خواهم زد. از نزد من برو. آب و غذای تو بر من حرام است و دیگر از دست تو آب و نانی نخواهم خورد.

همسر ایوب از کنار او رفت و ایوب خود را در سختی و گرفتاری ها دید، در آن وضعیت پیشانی بر خاک نهاد و گفت: پروردگارا، سختی و گرفتاری بر من فشار آورده است و تو مهربانترین مهربانان هستی. دری از رحمت خود بر من بگشا و مرا رهایی بخش. خداوند دعای ایوب را مستجاب کرد از جانب جبرئیل (ع) وحی آمد، یا ایوب برخیز که خدای متعال بر تو رحمت کرده و تو را راحتی و فرج داد.

ایوب گفت: چگونه بر خیزم در صورتی که حال من اینگونه است؟ گفت: یا ایوب، پای بر زمین بزن. ایوب (ع) پای بر زمین بزد به سرعت زیر پایش چشمه آبی پدیدار شد در زیر پای دیگرش نیز همچین. جبرئیل گفت: از این چشمه بدن خود را شستشویی ده تا تمام کسالت ها و مرض های تو بر طرف شود و قدرت بینی. و از چشمه دیگر بنوش تا رحمت بینی. ایوب در آن چشمه فرورفت و هفت جای بدنش سلامت شد گویی که هرگز او دچار بیماری و مرضی نبوده است. خداوند به پاس صبر و شکیبایی بی مانندش فرزندانش را به او بازگرداند. پس از مدتی همسرش برای رسیدگی به حال او به آن مکان برگشت ولی از شوهر مریض و بیمار خود اثری نیافت. اشک از چشمانش جاری شد، ناله و زاری برآورد وای پیغامبر! وای بیمار من! ای کاش می دانستم کدام گرج تو را خورده تا من این درد را نداشته باشم که تو را پیدا نکنم؟! ایوب وقتی صدای رحمه را شنید آواز برآورد که ای زن چرا گریه می کنی؟! رحمه نزدیک او رفت و گفت: من اینجا بیماری داشتم، اکنون او را پیدا نمی کنم! تو می دانی او کجاست؟ یا حالش چطور است؟ ایوب گفت: بیمار تو

چگونه بود؟ و اسمش چه بود؟ رحمه گفت: در وقت سلامتی شبیه تو بود، و اسمش ایوب بود.

ایوب گفت: آن کسی که دنبالش می گردی من هستم. رحمه خوب نگریست متوجه شد که ایوب است او را در آغوش گرفت و شادمانی کرد. گفت: چه شد که سلامت گشتی؟

ایوب چگونگی حال و آمدن جبرئیل (ع) و بوجود آمدن آن چشمه ها را نیز گفت. رحمه خدای را - عزوجل - شکر کرد.

برای اینکه ایوب از ذمه سوگندی که درباره تازیانه زدن و تادیب همسرش یاد کرده بود رها شود به او وحی رسید که دسته ای از سوفار که دارای صد دانه باشد بردار و با ملایمت و مهربانی به همسرت بزن تا به قسم خود عمل کرده باشی تا همسر مهربانت هم که در دوران سختی و رنج با تو وفادار بوده از تو نرنجد.

آری خداوند در برابر صبر ایوب تمام نعمت های از دست رفته را به او باز گرداند و به همان اندازه به آن اضافه کرد تا این امر برای صاحبان و خردمندان پند و اندرزی باشد در هنگام سختی و بلا مضطرب نشود و با صبر و شکیبایی نجات خود را از خداوند طلب کند

پیامبر خدا از جبرئیل سوال کردن ای جبرئیل معنای صبر چیه

جبرئیل گفت اینکه در سختی صبر کنی همانطور که در زمان آسایش صبر می کنی در فقر صبر کنی همانطوری که در هنگام توانگری صبر می کنی در بیماری و مریضی صبر کنی همانطوری که در زمان عافیت صبر می کنی

آدم صبور از بلایی که به او می رسد نزد مخلوق زبان به شکوه نمی گشاید

میگن یک روز. پیامبر خدا سوال کردند که از اصحابشون کدام یک از شما دوست دارد که سالم باشد و مریضی نداشته باشد اصحاب گفتند همه ما دوست داریم این چنین باشیم فرمود که

می‌خواهید که مانند حیوانات گم شده باشید آیا دوست ندارید به واسطه بلاها گناهان شما بر طرف بشه و بیماری‌ها و بلاها کفاره گناهان شما باشه سوگند به خدایی که جان من به دست قدرت اوست برای شخص. در بهشت مکانی است که به اون نمی‌رسد مگر صبر بر بلا و صبر بر سختی‌ها و بیماری‌ها خداوند وقتی که بنده‌ای رو دوست داره او را مبتلا می‌کنه به بلا یا بزرگ اگر راضی بود خدا از او راضی میشه اگر اینکه متزلزل شد ناراحت شد خدای ناکرده کفر کرد خداوند هم بر او غضب

چرا خدا ما را امتحان میکند

الذی خلق الموت والحیات لیبلوکم احسن عملاً

یکی از امتحانات الهی بیماری هست بیماری‌های صعب‌العلاج و

گاهی اوقات قطع عضو

جانبازی بود قطع نخاع ما ، خانمش ازش پرستاری میکرد

یکدفعه ایشان داشتند با خانمش می‌رفتن سفر، تصادف کردند

خانمشم قطع نخاع شد، رفتیم منزلشون دیدیم آقا روی یک

تخت، خانم روی یک تخت، خواهر خانم ازشون پرستاری می

کردند

مورد دیگه حاج آقای قد بلند رشید روحانی خوبی کنار میدان
وایساده بود ناگهان وانت ترمز بریده به ایشان می زنه .بیمارستان
میبرند و پهاشو ازبالای ران قطع کردند

یا جوان ۳۰ ساله ای سرطان خون داشتند هر موقع ما باهاشون
تماس داشتیم شکر خدا میکرد بعد میگفت آنقدر درد دارم که
مورفینم زدم فایده نداره

یه نفر سوال کرد چرا خدا ما را امتحان میکنه جوابش اینه دنیا
جای ماندن و خوشگذرانی نیست خدا دنیارا میدان مسابقه قرار
داده. اگر از امتحان بیرون آمدیم اون وقت دیگه بهشت چند
میلیارد سال هزار میلیارد سال تو بهشت به قول معروف اونجا
دیگه نه نمازی نه روزه‌ای نه خمسی نه زکاتی نه سرما نه گرما نه
مریضی هیچی فقط خوشی هست!اما شرط داره شرطش قبولی در
امتحانات الهی هست

حالا اگر انسان خدا نکرده دچار این مریضی ها شد چیکار کنه که
از امتحان بیرون بیاد این که ما خداشناسی مون رو باید تقویت
کنیم اولاً خدا حکیمه هیچ کاری بدون دلیل انجام نمی‌دهد بدون
هدف انجام نمیده و ثانیاً خدا آنقدر مهربانه در روایت داریم
مهربانی مادر به بچه‌اش چقدره هزار برابر بیشتر از مهربانی مادر
به فرزند، خدا بنده‌هاشو دوست داره خودش به دست خودش ما
را آفریده **خلقتُ بیدی** در سوره صاد است می‌گه من تو رو با دست
خود ما آفریدم

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ

ص ایه 72

پس زمانی که اندامش را درست و نیکو نمودم و از روح خود در او
دمیدم، برای او سجده کنید.

چه جور میشه خدا که ما را به دست خودش و از روح خودش
خلق کرده بد ما رو بخواد هیچ وقت خدا بد هیچ بنده‌ای رو

نمی‌خواد همیشه خیر ما رو می‌خواد اصلاً خدا خیر مطلقه از خدا
بدی صادر نمیشه هرچی بدی هست از خودمونه بنابراین اگر خدا
شناسی ما قوی باشه به درجات بالای خدا شناسی ما برسیم اون
موقع دیگه تحمل این بلاها برامون آسان میشه. و خدای ناکرده
در بلاها رفوزه نمی‌شیم

حالا بلاها مختلفه مانند امتحان با ترس و بیماری و فقر و..
مثلاً یه کسی در بحث ترس. رفوزه نمیشه اما تو بیماری رفوزه
می‌شه یه حرفی می‌زنه اعتراض به خدا می‌کنه
ازدواج بدی و ناموفقی انجام میده بعد میگه خدا مقصره
یا یه جوانی الان ۵۰ سالشه اون روز می‌گفت که خدا نخواسته من
ازدواج کنم!

گفتم خدا می‌خواه ما ازدواج کنیم خودش فرموده **و انکحوا**
الایامی منکم و الصالحین من عبادکم... پسر دخترا را به ازدواج

دریباوردید... شماخودت نخواستی من چند ساله به شما میگم
ازدواج کن! شما حالا میگی دیگه خدا نخواست دیگه ما پیر شدیم
یا مثلاً به خانمی بی توجهی کرده طلاشو گم کرده میگه خدا چرا به
من ظلم کرد. چرا خدا با من ظلم کرد طلای من اینجور شد
خودت مقصری خودت دقت نکردی یا گوشیشو مثلاً خودش
بی توجهی کرده گوشیشو دزد برده یا گم کرده میگه خدا مقصره
اینجور هستند همه اتفاقات بد رو به خدا نسبت میدن در حالی که
خدا در قرآن میگه همه بدیا از خودت خودتونه یا تصمیم گیری
نامناسب کردی یا بی توجهی کردی یا مثلاً طرف رفته خونشو دزد
زده

خب خودش بی توجهی کرده دزدی شده. شب به نفر تو خانه
نداشتی. خودت بی توجهی کردی چرا به گردن خدا می اندازی
خداوند مهربان ترین مهربان است. ارحم الراحمین ارحم من کل
رحیم در دعای جوشن کبیره از هر مهربانی مهربان تره

یکی از امتحانات الهی آزمایش با بیماری است.

انسان باید در بیماری ها صابر و شاکر باشد تا در این امتحان

موفق بیرون بیاید.

روایاتی درباره بیماری:

پیامبر(ص): هر مومنی که به بیماری جانگاهی مبتلا شود گناهانش

بخشیده می گردد.

و فرمود: ای علی! ناله مومن سبحان الله حساب می شود. فریادش

لااله الا الله. از پهلو به پهلو چرخیدنش جهاد در راه خدا. و اگر بهبود

یابد در حالی است که هیچ گناهی بر او باقی نمی ماند

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) تأکید می کرد که چهار نفر

هستند که اعمال خویش را در حالی که هیچ گناهی برای آنان

باقی نمانده است، از نو آغاز می‌کنند: یکی از آنان بیمار، پس از بهبودی است.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: «عَجِبْتُ لِلْمُؤْمِنِ وَ جَزَعَهُ مِنَ السُّقْمِ وَ لَوْ عَلِمَ مَا لَهُ فِي السُّقْمِ لَأَحَبَّ أَنْ لَا يَزَالَ سَقِيمًا حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ؛ در شگفتم از مؤمن و بی‌تابی او از بیماری، [چرا که] اگر می‌دانست چه [اجر و پادشاهی] برای او در بیماری وجود دارد، هر آینه دوست داشت همیشه بیمار باشد تا «زمانی که [بمیرد و] پروردگارش را ملاقات کند

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكُونُ لَهُ الدَّرَجَةُ عِنْدَ اللَّهِ لَا يَبْلُغُهَا بِعَمَلِهِ يُبْتَلَى بِبَلَاءٍ فِي جِسْمِهِ فَيَبْلُغُهَا بِذَلِكَ انْصَان، گاه دارای مرتبه‌ای در پیشگاه خداوند است که با عمل خویش بدان نمی‌رسد تا آن هنگام که به ابتلای در «جسم خود آزموده شود و بدین سبب بدان مرتبه برسد

می فرماید: «مَنْ اشْتَكَى لَيْلَةً فَقَبِلَهَا بِقَبُولِهَا وَ أَدَّى شُكْرَهَا كَانَتْ لَهُ
كَفَّارَةٌ سِتِّينَ سَنَةٍ لِقَبُولِهَا وَ سَنَةً لِحَبْرِهِ عَلَيْهَا...؛ کسی که یک شب
بنالد و آن شب را بپذیرد [و شکایت نکند] و شکرگزاری آن نیز
بکند، کفاره گناهان دو سالش خواهد بود، یک سال به سبب
پذیرفتن بیماری، و سال دیگر به علت صبر بر آن شب
رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) کتمان بیماری را از
گنجهای بهشت دانسته، می فرماید: «ثَلَاثَةٌ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ كِتْمَانُ
الصَّدَقَةِ وَ كِتْمَانُ الْمُصِيبَةِ وَ كِتْمَانُ الْمَرَضِ؛ سه چیز از گنجهای
بهشتی است: پنهان داشتن صدقه، پنهان کردن مصیبت و پنهان
ساختن بیماری.....»

صبر عجیب حاج شیخ علی زاهد قمی

او در شداید وسختیها و گرفتاریها بسیار صبور و بردبار بود به
حدی که اهل این زمان آن را بر نمی تابند و تحمل نمی کنند .
فرزندش در نجف از دنیا رفت و او گریه وزاری نکرد . زمانی که از

دفن او بر می گشت، خبر درگذشت فرزند دیگرش، شیخ شریف از ایران رسید پس او به سجده افتاد و شکر خدا را نمود و برای هردو مجلس فاتحه گذاشت و بر این مصیبت و بلا خدا را سپاس می گذارد . زیرا اعتقادش آن بود که این، آزمایش بندگان و پاک شدن گناهان است . صبر و بردباریش در بیماری اخیر او- که منجر به وفاتش شد- به این اعتقادش به خوبی گواهی داد .

او به بیماری سختی در مجرای ادرارش دچار شد و پس از عملی ناکارآمد، برای او مجرای ادراری از خاصره اش ساختند و چندبار برای معالجه به ایران آمد اما درمان مفید و کارساز نیافتاد . و در بستر بیماری خفت و مرضش نزدیک ده سال به درازا کشید . در این زمان علما و فضلا و دوستانش و سایر مؤمنین به دیدار او می رفتند ولی کسی از او در خلال این مدت طولانی، کلمه ای گلایه و شکایت و اظهار ناراحتی و دلتنگی مطلقا نشنید بلکه زبانش همواره

به حمد و شکر الهی و رضایت به قضای خداوندی گویا بود تا آنکه
به سرای باقی شتافت

گفت و گو با بانویی که سرطان را شکست داد

مصاحبه کننده: عاطفه گلستانی

نغمه امینی، بانویی که سرطان را شکست داد و هم اکنون به عنوان یکی از نیکوکاران برتر مرکز آموزشی درمانی آنکولوژی امیر در حمایت از بیماران مبتلا به سرطان به فعالیت می پردازد.

لطفا خودتان را برای خوانندگان معرفی کنید؟

به نام خدا. من نغمه امینی متولد سال 1355 و دارای مدرک
لیسانس فیزیک از دانشگاه شیراز و صاحب دو فرزند هستم.
همچنین، به مدت 21 است که به عنوان دبیر فیزیک در دوره
دبیرستان مدارس غیر انتفاعی شیراز به تدریس مشغول می باشم.

چگونه متوجه بیماری خود شدید و آن لحظه چه احساسی داشتید؟

تیرماه سال 93 بود که چندین روز در سینه سمت راست احساس
درد داشتم و با معاینه شخصی، برآمدگی غیرعادی زیرانگشتانم
احساس کردم. بدون اتلاف وقت برای بررسی و ارزیابی به
بیمارستان مراجعه نمودم.

ماموگرافی، سونوگرافی و بلافاصله نمونه برداری انجام دادم. اما وقتی جواب نمونه برداری آماده شد حاکی از درگیر شدن سینه و احتمالاً غدد لنفاوی را می داد ولی من هنوز هم باور نمی کردم!!! تا اینکه وارد مطب دکتر طالعی شدم و ایشان خیلی صریح و بدون معطلی به من گفتند که مبتلا به سرطان سینه شده ام و باید سریع تحت عمل جراحی قرار بگیرم، و پس از آن شیمی درمانی و پرتو درمانی انجام دهم.

وقتی از مطب بیرون آمدم آنقدر دچار شوک بودم که حتی نمی توانستم گریه کنم! چندبار توی صورت خودم زدم ببینم خوابم یا بیدار... فردای همان روز عمل کردم تا یک هفته شاکی از زمین و
!!!! زمان بودم که چرا من؟

بعد از شوک اولیه، با خودم کنار آمدم و تصمیم گرفتم که به خاطر خودم و خانواده ام بجنگم و این شرایط را پشت سر بگذارم که با کمک خداوند بزرگ که تنها آرامش دهنده واقعی اوست، موفق شدم و احساس یاس و ناامیدی را از خودم بتدریج دور کردم و روحیه ام را بدست آوردم تا بر بیماری و شرایطش غلبه کرده و تحملم را افزایش بدهم.

به نظرتان صراحت پزشک در بیان نوع بیماری شما مناسب بود؟

بله، ایشان که یکی از پزشکان حاذق و باتجربه شیراز هستند می دانستند که جایی برای پنهان کردن واقعیت نیست و باید با آن مواجه شد. البته من از ایشان خواهش کردم بدون مراعات حالم با صراحت بیماری ام را بگویند. و این صراحت را دوست داشتم.

این بیماری در میان خانواده شما موروثی بود؟

بله. سه تا از عمه هایم در سن بالای 45 سال درگیر این بیماری شدند، که متأسفانه یکی از آنان فوت کرد. اما من در سن 37 سالگی مبتلا شدم.

خانواده چه حمایتی از شما کردند؟

در واقع حمایت کامل خانواده، بستگان، دوستان و بخصوص همسر، که به هر شکل ممکن همراه و همدل من بودند، باعث شد تا عبور از این مسیر دشوار برای من آسان تر شود. در واقع رفتار آنها مصداق کامل این بیت شیخ شیراز بود که : چو عضوی به درد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار

ذکر اسامی همه این عزیزان در اینجا میسر نیست. من محبت
های ایشان را هیچگاه فراموش نمی کنم و از همه آنان تشکر
کرده و دست تک تک آنها را می بوسم.

برخورد اطرافیان و افراد اجتماع را در مواجهه با بیماری و برخورد
با شما چطور دیدید؟

برخورد اولیه بستگان و سایر افراد جامعه برخوردی از جنس
ترحم و دلسوزی بود که سعی می کردند به من دلداری بدهند اما
من تصمیم داشتم به قدری قوی و محکم برخورد کنم که آن حس
دلسوزی و ترحم کاملاً از بین برود. من تصمیم گرفته بودم برای
رسیدن به حال خوب بجنگم و حال خوبم را به اطرافیانم نیز انتقال
دهم.

همسرتان چه واکنشی به بیماری شما داشتند؟

همسرم در طول درمانم تمام وقت در کنارم بود و همواره همراه و
یاور من بود.

چقدر امیدوار بودید که بهبود پیدا می کنید؟

به خداوند امید بسیار داشتم و دعای خیر انسان های پاک و صادق
زیادی که در اطرافم بودند نیز همراه من بود. همین باعث می شد
که سخت بجنگم و بیماری ام را شکست بدهم.

چطور درمان شدید و چگونه توانستید این بیماری را شکست
دهید؟

ابتدا با عمل جراحی توده و قسمت های مشکوک خارج گردید و پس از آن، دوره های شیمی درمانی و پرتو درمانی شروع شد و البته به موازات داروهای لازم مصرف می گردید و به تشخیص پزشک معالج برخی از آنها هنوز مصرف می شود. بعد از آن به صورت مستمر هر سه ماه یکبار تحت ارزیابی، پیگیری و کنترل بیماری هستم.

قطعا در ابتدا لطف و رحمت خداوند و دعای خیر تمام عزیزانم باعث شفا و سلامتی ام شد. سپس آنچه که درمان موثر بود، تقویت روحیه، تغذیه مناسب، ورزش مستمر، رعایت دقیق دستورات پزشکان و مثبت نگری بود که در شکست این بیماری تاثیر داشتند.

پس از پایان درمان به زندگی عادی برگشتید؟ اگر در سبک
زندگیتان تغییری دادید بفرمایید؟

من در طول درمان حتی در شرایطی که موهایم را بدلیل شیمی
درمانی از دست داده بودم تلاش کردم زندگی عادی ام را از سر
بگیرم و هیچ وقت بیماری ام را از کسی پنهان نکردم و با وجود
دردها و عوارض داروهایی که استفاده می کردم، خانه داری،
ورزش، کار و معاشرت با اقوام را ادامه دادم.

چه توصیه ای برای بیماران مبتلا به سرطان دارید؟

ابتدا برای همه آرزوی سلامتی دارم. اگر هر کدام از عزیزان با
شرایط مشابه مواجه شدند باید در مرحله اول به خداوند توکل
کرده و امید خود را تقویت کنند. زیرا اوست که همه درمان و
شفاست. بعد از آن داشتن روحیه قوی و مثبت اندیشی، ورزش

مستمر، تغذیه سالم، معاشرت اجتماعی و رفت آمد با فامیل و هر آنچه به انسان حس خوب می دهد و دوری از هر چه که ذهن را آشفته می کند را فراموش نکنند و این جمله را همواره به خاطر داشته باشند که: این نیز می گذرد، سرطان پایان زندگی نیست

چه شد که تصمیم گرفتید به عنوان خیر و نیکوکار از بیماران مبتلا به سرطان حمایت کنید؟

من در طول درمان و پس از آن با مشاهده تاثیرات نامطلوبی که این بیماری بر شخص درگیر، خانواده و حتی اطرافیان بر جا می گذارد، تصمیم گرفتم که در حد توان و بضاعتم و حتی انتقال تجربیاتم به بیماران نیازمند کمک کنم تا طی این مسیر دشوار

راحتتر شود و با دیدن شخصی مثل خودشان با دلگرمی بیشتری
مراحل درمان را با موفقیت پشت سر بگذارند.

خداوند را هزاران بار شاکرم که آنچه در پی این بیماری به من
داد، شناخت و بینشی بود که من همانند یک موهبت به آن می
نگرم. زیرا علاوه بر اینکه مسیر زندگی مرا عوض کرد، دیدگاهم
به زندگی را نیز تغییر داد و شاید به جرات بتوانم بگویم که بعد
از سرطان، گویی دوباره متولد شدم و تازه به معنای زندگی پی
بردم.

تاثیر این تغییر دیدگاه تنها منحصر به من نماند و اکنون به کمک
افراد نیک اندیشی که پیرامون من هستند، یک گروه از خیرین
تشکیل داده ایم و با لطف و مدد خداوند، تلاش می کنیم حتی در
حد گشودن گره کوچکی هم که باشد، یاور هم نوعانمان باشیم.

در پایان اگر صحبتی دارید بفرمایید؟

از اینکه امکان انتقال صحبت ها و نظراتم را فراهم کردید تشکر می کنم درحقیقت کار من در مقابل عمل انسان های بزرگی مانند بانو زهرا سعادت موسس و بنیانگذار بیمارستان امیر که زندگی خود را صرف بهبود بیماران مبتلا به سرطان نموده اند قابل توجه نیست و من همیشه در برابر ایشان و سایر خیرین بزرگ اندیشی که خوشبختانه تعداد آنها در استان فارس کم نیستند احساس کوچکی و فروتنی می کنم.

حضور در بیمارستان امیر، برقراری ارتباط با بیماران، روحیه بخشیدن به آنها، رفع مشکلاتشان در حد توان و خوشحالی آنها و خانواده های ایشان حقیقتا چنان آرامش و انرژی مثبتی می بخشد

که لذت آن با هیچ چیزی قابل مقایسه و توصیف نیست. خدا را از
این بابت بسیار شاکرم

بجز این، من همواره سعی کردم در شغل و حرفه دبیری ام،
در کنار تدریس فیزیک به دانش آموزانم که مثل دختران خودم
هستند، درس بخشش و مهربانی و نیز استقامت در برابر مشکلات
را بیاموزم و بارها به آنها یادآوری می کنم که انسان بودن از هر
چیزی مهم تر است

امتحان با سختی های زندگی

یکی از امتحان ها این است که گاهی انسان همسر بد اخلاقی دارد اسلام برای حفظ کانون خانواده به زن و مرد سفارش کرده که بر سختی های زندگی صبر کنند. و در برخورد با مشکلاتی چون بد اخلاقی همسر یا فقر و امثال اون فوراً به فکر طلاق و جدایی نیفتند و اگر صبر کنند پاداش دنیوی و اخروی خواهند گرفت پیامبر اعظم فرمود هر زنی که بر اخلاق بد شوهرش صبر کنه خداوند ثواب حضرت اسیه رو که از زنان برتر هست و سرور زنان عالم هست به او عنایت می کنه

حکایت

آمده است که

اصمعی که مرد متمکن و وزیر مأمون بود نقل می کند:

روزی به شکار رفتم در بیابان بی آب و علفی گم شدم . تشنگی مرا از پای در آورده بود. خیمه ای در وسط بیابان دیدم . به طرف آن رفتم دیدم یک زن جوان در خیمه نشسته . به او سلام کردم و از او تقاضای آب کردم رنگش پرید و سپس گفت در خیمه آب هست و لی اجازه ندارم از آن به تو بدهم ولی مقداری شیر برای نهار دارم این را به تو می دهم شیر را به من داد طولی نکشید که سیاهی از دور پیدا شد . این زن تا متوجه آن سیاهی شد ظرف آب را برداشت و بیرون از خیمه منتظر ماند . دیدم پیرمرد سیاه و لنگی که شوهر این زن بود با شترش آمد. زن به استقبال شوهر خود رفته بود اورا نشانده و پاهایش را شست و بسیار احترامش کرد ولی هر چه زن محبت و خوش اخلاقی میکرد مرد بدخلقی می نمود و هر چه خستگی داشت سر آن زن تلافی می کرد. هر چه زن با ملاطفت برخورد می کرد شوهرش تند و خشن با او سخن می گفت این منظره عجیب را نتوانستم تحمل کنم و حاضر شدم از سایه خیمه به زیر آفتاب سوزان بروم اما صحنه برخورد این زن و شوهر را نبینم از خیمه بیرون رفتم مرد به من اعتنا نکرد ولی زنش جهت احترام مرا امشایعت کرد وقتی این احترام را از زن جوان دیدم به او گفتم حیف

از جوانی و جمالت نیست جوانی و جمال و اخلاق خود را در ازای چه چیز در اختیار این مرد گذاشته ای ؟ او نه جوان است و نه با جمال و نه ثروتی دارد پس چرا اینقدر در مقابل او تواضع می کنی و به او احترام می گذاری.

زن با شنیدن این حرف سخت بر آشفت و گفت افسوس بر تو که با این که وزیر مملکت اسلامی هستی با این سخنان پوچ می خواهی محبت همسرم را از دلم بزدائی چرا سخن چینی می کنی ؟

اصمعی می گوید: من که از این سخنان متحیر شده بودم با نصیحت او روبرو شدم که می گفت : روایتی از پیامبر اکرم شنیده ام و می خواهم به این روایت عمل کنم تا با ایمان کامل از دنیا بروم . حضرت در آن روایت این چنین فرمود:

(الایمان نصفه الشکر و نصفه الصبر) ایمان نصفش شکرگزاری و

نصفش صبر است

سپس افزود دنیا چه خوب و چه بد چه تلخ و چه شیرین می گذرد . ولی مهم این است که انسان با ایمان از دنیا برود . دنیا پل رسیدن به

آخرت است و سرائی که همیشه باقی و محل قرار است آخرت است .
اینجا جای مردن و رفتن است و آنجا محل قرار و ثبات و جاودانگی
است.

سوال درباره شوهر بد اخلاق

خانمی دارای چند فرزند است و خانه دار همسرش سر کار است و
حقوق مکفی دارد

ولی مرد خانه خرجی زن و بچه ها را به قدری اندک که کفاف نمی
دهد مثلا در هفته یک بار نان یا ماهی یک مرغ یا سه ماهی یک
برنج گاهی

پول همراه دانش آموزی یا هزینه ی بچه ها را پرداخت نمی کند

خروج از منزل هم به خودش و بچه ها نمی دهد در حالی که شرط ازدواج زن تحصیل علم بوده و ثبت محضری و شرط زندگی با این مرد اجازه رفت و آمد به خانه ی پدر و مادر بوده و مرد هیچکدام از شروط را رعایت نکرده

هزینه درمانی تقبل نمی کند و دندانهای همسر و بچه ها در حال از بین رفتن است

خانواده مرد از او و کارهایش حمایت می کنند و جلسه خانوادگی هر دو طرف نتیجه ای نداشته و حرف پدر و مادر زن راهم نپذیرفتند

دادگاه هم رفتند دادگاه شوهر رو محکوم کرده ولی مرد زیر بار نمی رود و زن نمی خواهد وضع از این بد تر بشود چون بچه ها تنها می مانند و حتی پدر هم به آنها رسیدگی نمی کند

با شکم گرسنه ی بچه ها ،دندان درد و عفونت دندان آنها با
هزینه بچه ها و با اینکه بچه ها انتظار دارند مادر آنها را به
مسجدی روضه ای بیرونی ببرد ولی پدر اجازه نمی دهد چکار
کند؟

بچه ها به مادر فشار می آورند و مادر زجر می کشد
یکباری که مرد زن را از منزل اخراج کرده بود زن به شرط اینکه
اجازه خروج از منزل را داشته باشد برگشته ولی وضع فرقی
نکرده

اگر هم دیگران بخواهند به زن کمک مالی کنندشوهر بفهمه کسی
کمک زنش می کنه آبروش رو می بره! هم آبروی زن هم آبروی
کمک دهنده

به راحتی آب خوردن تهمت می زنه

شوهرزنگ زده به خواهر و پدر و مادر فامیل زن گفته کسی حق ندارد پول بهش بده یا کمک بکنه

برای درمان دندان بچه ها که دندان درد دارند نه پول می دهد نه خودش می برد نه اجازه به مادر می دهد ببرد پس این بچه دور از جون باید بمیرد؟

یک باری که مرد زن را بیرون کرده خانه پدرش مرد هم دوهفته بچه های ابتدایی را در خانه رها کرده و رفته این زن به خاطر بچه ها برگشته

مرد به ظاهر دیندار و اهل نماز است ولی قوانین زندگیش طبق دین نیست بلکه خودنوشته مرد است

این یک مورد از وضع زندگی در خانواده هایی که همسر بد است می باشد و هزاران خانواده اینگونه هستند و خیلی از خانواده ها در ظاهر باهمند ولی در حقیقت طلاق خاموش دارند.

اینهم یکی از امتحانات است که باید طرف مقابل با صبوری، زندگی را تحمل کند و صابر و شاکر باشد.

گاهی بلا در مورد فرزندان مشکل دار است گاهی فرزند انسان بلای جان انسان میشود گاهی فرزند بیمار است معلول است. دیوانه است و اینهم امتحان است

اقایی که چاقو به همراه داشت...

روزی به یکی از مومنین که مغازه داشت سر زدم. در موقع صحبت با ایشان متوجه شدم چاقوی بزرگی به همراه دارد گفتم این چاقو مال چیه؟ گفت بسری دارم میاد میگه یا بول بده یا میزنمت! برای اون فرزند نابکار این چاقو رو بهمراه دارم

یا مادری که اهل نماز است بسری دارد نابکار که انواع خلافهارو انجام می دهد از شراب تا قمار و دوستان بد و...

یا دختری در خانواده مذهبی است ولی این دختر انواع خلافهارو انجام می دهد و باعث ناراحتی خانواده خود میشود و نمی دانند با این فرزند خلافکار چکار کنند؟ همانطور که حضرت نوح و لوط فرزندان بدی داشتند.. یا امامان ما مانند امام صادق که فرزندش عبدالله ادعای امامت داشت یا فرزند امام هادی که کارهای زشت میکرد و فرزندان بعضی از علما مانند فرزند شیخ فضل الله نوری یا فرزندان هاشمی رفسنجانی یا فرزندان طالقانی و....

یکی گفتش که حاج آقا برادری دارم پسری داره ۱۵۰ کیلو میاد یقه برادر منو میگیره به برادرم فحش پدرمادر میده بهش کتکش میزنه ما اگر دخالت کنیم ماراهم میزنه.

دختر بد در خانواده مذهبی، دختر. دنبال کارهای زشت میره هرچی
میگن حجاب قبول نمی کنه. میگند نماز بخون قبول نمی کنه و بر عکس
کارهای حرام انجام میده

خب اینا باعث ناراحتی پدر و مادر میشه اونا غصه میخورن چرا بچه ما
اینجوری شده.

حالا علتش یا لقمه حرام بوده یا تو موقع بچگی ولش کردن رهانش کردن
روش کار نکردن مثل علف هرز رشد کرده...

این یه قسمت یه قسمت بچه‌هایی هستن که معلولن. والدین بچه معلول
دارند بچه مریض دارند حالا بعضی خوب میشن مثلا خانمی گفت من
من ام اس دارم برا درمان من پدر خانهای که الان ۴۵ میلیارد تومان
پولشه فروخت ۴۰۰ میلیون خرج من کرد که من از فلج شدن نجات
پیدا کردم همه آمپولای خارجی دو تا آمپول ده میلیون مثلا سه تا آمپول
ده میلیون. این فرزندان دائما بیمار باعث ناراحتی و غصه پدر و
مادر میشند در این موارد هم اسلام سفارش به صبر می کرده باید بر خدا
توکل کنند. اسلام سفارش به دعا می کنه به توسل می کنه نه اینکه انسان

خدای نکرده به خاطر این امتحانات یه حرفی بزنه که بوی اعتراض به
خدا بیاد میگند یه خانمی بچه معلولش آورد محضر پیامبر گفت شما که
میگید خدا عادل چرا به من بچه فلج داده. پیامبر کمی تامل کرد فرمود
آیا شوهرت شراب می خوره گفت آره گفت برو شوهرتو خودتو
سرزنش کن خدا رو سرزنش نکن

اری اگر پدر شرابخوار باشه بچه احتمال معلولیتش زیاده احتمال اینکه
دیوانه بشه زاده

یا خانواده پسری دارند میگه من دخترم! کارهای زنانه می کنه ارایش می
کنه و... یا دختری دارند میگه من پسرم! خانوادش ناراحتند...

حالا خانواده ای پسری دارند دیوانه خب با این پسر دیوانه چیکار
کنند. خانواده ای می گفتند پسر ما دیوانه است چند ساله تو خانه ما
کسی لبخند لبش نیامده از دست این پسر دیوانه. هیچکدوم ما چند سال
خوشحال نیستیم همه جور دکتری هم رفتیم خوب نمی شه چه بکنیم با
این پسر دیوانه چیکار کنیم

حالا یه دیوانه داریم دیوانه بی آزار یعنی فقط دیوانه است اما به کسی آزار نمی‌رساند این باز بهتره یه مورد پیش من آمدن پدر مادر گفتند پسر ما دیوانه هست هیچی حالا شهوت جنسیش بیدار شده تو کوچه و خیابون هر دختر خانمی می‌بینه حمله می‌کنه حتی توخانه خواهرشو دزدیده برده زیر پتو بهش تجاوز کنه ما خواهرشو نجات دادیم! ما باید چه بکنیم.

یکروز رفتیم دیدار جانبازی که موجی بود اتاقش تاریک بود. نگاه کردیم دیدیم آقای حدود سی چهل ساله نشسته فقط یه شورت تنشه جانباز بود پدر مادرش می‌گفتند خیلی ما رو اذیت می‌کنه موجه دیگه دست خودشم نیست گناهی هم به گردنش نیست ولی اذیت می‌کنه چه بکنیم ما با این پسر چه بکنیم اینم یه امتحانه

یک مورد دیگه دیدار جانبازی رفتیم خانوادش گفتند آقای ما جانبازه یه دفعه موجی که میشه شروع میکنه به زدن! زن و بچه شو حسابی میزنه بعد. حالش خوب میشه شروع می‌کنه عذرخواهی کردن معذرت می‌خواد میگه دست خودم نبود اما دوباره تکرار میشه کتک میزنه

این مسئله در تعدادی از خانواده ها هست

اینم یک نوع بلا و امتحان است.

فرق امتحان مومن با امتحان کافر

خداوند سبحان در سوره انشقاق می‌فرماید که یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه ای انسان از زمانی که به دنیا می‌آیی در رنج و بلا هستی تا زمانی که از دنیا بروی آری انسان همراه با بلا و گرفتاری متولد می‌شود زندگی می‌کند و از دنیا میرود فرقی ندارد کسانی که پولدارند یا فقیرند اونایی که قدرتمندند یا ضعیف اند. هر کسی باید به یک نحوی برای زندگی کردن دست و پنجه نرم بکند گاهی مریضی است گاهی مصیبت فقدان نزدیکان گاهی سرما گاهی گرما گاهی فقره گاهی پر خوریه گاهی جنگه گاهی صلحه

در هر حال در این بلاهاست که انسان‌های مومن امتحان می‌شوند در صورتی که صبور بودند بردباری خودشان رو حفظ کردند کینه

از برادران خودشون به دل نگرفتند در اعتقادات خودشون به
شک نیفتادن و مرتد نشدند و به خدا پناه بردن اینها کارنامه.
قبولی می گیرند

البته کفار و مشرکین هم دچار بلا می شوند اما این بلاها برای
اونها توبیخ و تنبیه و عذاب هست

پیامبران و اولیای خدا هم گرفتار می شدند و بلاهای اونها از همه
بیشتر بود منتها با صبرشون در این بلاها درجات اونها افزایش
پیدا می کرد

. امام صادق(ع) فرمود: آزاد مرد در تمام شئون زندگی آزاد از هوی
نفس است. اگر پیش آمد ناگواری به او روی آورد با عزمی استوار
شکیبایی می کند. سیل اندوه و مصیبتها در ارکان او شکست ایجاد نمی
نماید اگر چه برده و بنده دیگری شود زیر دست گردد و نعمت سرشار
او به تنگدستی مبدل شود چنانچه به آزادی یوسف صدیق(ع) زیانی
نرسید اگر چند روزی بنده و زیر دیت گردید. تاریکی و وحشت چاه نیز

او را نیازارد. در مقابل این گرفتاری خداوند بلفظ خود همان سلطان
ستمگر را که مالک یوسف بود فرمانبردارش قرار داد و او را برسالت
برانگیخت و بواسطه آن بزرگوار امتی را مشمول رحمت خویش قرار
داد. شکیبایی کنید و روحی بزرگ داشته باشید تا آماده برای صبر کردن
باشد.

باز هم امام صادق(ع) فرمود که انسان مقامی در نزد خدا دارد که
به اون با عملش نمی‌رسه بلکه. خداوند او را مبتلا می‌کنه یا به یک
مریضی در جسمش یا یک مصیبتی در اموالش یا در فرزندش اگر
صبر کرد به اون درجه نائل می‌شود.

نکته مهم اینکه وقتی بلایی تمام میشود اینجور نیست که دیگر
انسان دچار بلائی مجدد نشود خیر بلکه در روایات آمده که انسان
تا زنده است مرتب مورد بلا و امتحان قرار میگیرد...

امتحان با فقر

یکی از سختی‌ها و رنج‌ها سختی فقر هست که خود همین فقر هم یک نوع امتحان الهی است آیا فقر باعث می‌شود که انسان از خدا فاصله بگیرد. یا اینکه همانند اصحاب بزرگ پیامبر سلمان و ابوذر و مقداد هرگز فقر و تنگدستی در ایمانش خللی ایجاد نمی‌کند

نمونه ای از فقر همراه با ایمان

مقداد خیلی ایمان قوی داشت اما فقیر بود...

: روزی علی علیه السلام به فاطمه علیهاالسلام گفت

فاطمه جان! چیز خوردنی داری؟

:زهرا علیهاالسلام پاسخ داد

نه ، به خدا سوگند! سه روز است ، خود و فرزندانم حسن و حسین

. گرسنه ایم

علی : چرا به من نگفتی ؟

فاطمه : پدرم رسول خدا مرا نهی کرده که از شما چیزی بخواهم و

می فرمود

هرگز از پسر عمویت چیزی نخواه اگر چیزی آورد بپذیر و گرنه

از او تقاضایی مکن

علی علیه السلام از خانه بیرون آمد در راه با مردی مواجه شد و

مبلغ یک دینار از او قرضکرد تا غذایی برای اهل خانه تهیه کند،

در آن هوای گرم مقدار پسر اسود را آشفته و پریشان دید

پرسید: مقدار! چه شده است ؟ چرا در این وقت از خانه بیرون

آمده ای ؟

مقداد: گرسنگی مرا از خانه بیرون کشانده است . نتوانستم گریه

. فرزندانم راتحمل کنم

امام علیه السلام : من نیز برای همین از خانه بیرون آمده ام و من

اکنون این دینار را وام گرفته ام ، آن را به تو می دهم و تو را بر
خود مقدم می دارم . آنگاه پول را به مقدار داد و خود دست خالی
به سوی خانه برگشت....

اما این فقر مقدار باعث نشد ایمانش کم شود بلکه ایمان قوی
داشت و تا آخر عمر مومن قوی بود...

چادر سرور زنان جهان

سلمان فارسی میگوید یک روز حضرت فاطمه زهرا را با چادری
وصله دار و ساده دیدم تعجب کردم و گفتم عجب دختران پادشاه
ایران و روم بر صندلی های طلا می نشینند پارچه های زربفت بر تن
می کنند. اما این دختر رسول خداست که نه چادرهای گران قیمت
به تن دارد و نه لباس های زیبا

فاطمه زهرا فرمودند ای سلمان! خدای بزرگ لباس های زینتی و
تخت های طلا را برای ما در روز قیامت ذخیره کرده ...

البته اون کسانی هم که ثروتمند هستند و متمکن هستند خیال نکنند که در معرض آزمایش نیستند خود همون ثروت هم یک خطر بزرگی برای ثروتمندان است اکثراً هم از این امتحان قبول نمیشن بیرون نمیان و چنان مسحور ثروت میشن که از یاد خدا و آخرت غافل شده و به زیاد کردن ثروت یا غرق شدن در لذات دنیوی مشغول می شوند و مهم ترین سرمایه شون یعنی عمر شون رو در دنیای بی مقدار صرف می کنند و لذا اینها در قیامت خیلی حسرت می خورند که پیامبر ما فرمود کسانی که در دنیا از همه سیرتر هستند در قیامت از همه گرسنه تر هستند اگر کسی.

ثروتمند هست باید به خویشاوندانش رسیدگی بکنه و در راه ادای حقوق الهی و مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها صبور باشه در روایت هست که زمین روزی ۷۰ بار ندا می‌کند ای پسر آدم ای فرزند آدم هرچه می‌خواهید بخورید و لذت ببرید که به خدا قسم گوشت و پوستتون رو خواهم خورد بعضیا خیال می‌کنن که ثروتمند بودن

یک نوع زرنگی هست اما در عرف عُقلا و اولیای خدا. کسی که فقط به جمع آوری ثروت مشغول شده و دنیا طلب است این دیوانه است این بی عقله زیرا انسانی که هر روز و هر ساعت به مردن نزدیک میشه و هر چقدر از عمرش می گذره کوچکتز میشه چرا باید غافل باشد و برای سفر آخرتش چیزی مهیا نکرده باشد

داستان

از ترس سگ، بلند آواز می خواندم

علامه سید نعمت الله جزایری از دوران تحصیل خود می گوید: حدود نه سال در شیراز بودم. در آنجا آنقدر گرسنگی و مشقت کشیدم که خدا می داند. به خاطر می آورم چهارشنبه و پنجشنبه ای را که در آن دو روز نتوانستم هیچ گونه غذایی جز آب به دست بیاورم. شب جمعه سرم گیج رفت و جلو چشمانم سیاه شد. به بارگاه سید احمد بن موسی کاظم (شاه چراغ) مشرف شدم و قبر او را در بغل گرفتم و گفتم آقا جان! من مهمان تو

هستم. هنوز آنجا را ترک نکرده بودم که سیدی آمد و غذای آن شب را به من عطا کرد. حمد و سپاس خدای را بجا آوردم

گاهی اوقات همراه دوستان و علما برای یک هفته، کمتر یا بیشتر به باغ‌های اطراف شیراز می‌رفتم و در آنجا می‌ماندم. ولی هیچ‌گاه جلسات درس و اشتغال به تحصیل را رها نمی‌کردم. خدای تعالی در شیراز به خاطر دوستان صالحی که نصیبم کرده بود، بر من منت نهاد.

از سختی‌هایی که در تحصیل در شیراز با آن روبرو بودم یکی آن بود که ناچار بودم شب‌ها را در خانه یکی از دوستان بگذرانم، چون در خانه‌اش چراغ داشت و از روشنایی چراغ او استفاده می‌کردم. درسی داشتم که اواخر شب آن را مطالعه و روز بعد در مسجد جامع ارائه می‌کردم. مسجد جامع در آن سوی شهر بود و برای رسیدن به آن می‌بایست از چندین بازار عبور کنم. در آخر شب هیچ چراغی روشن نبود. پس از مطالعه درس بر می‌خاستم،

عصایی برمی‌داشتم و راه می‌افتادم در حالی که هنوز مقدار قابل توجهی از شب باقی بود. عبور از میان بازارها پرخطر و پر مخاطره بود، چون هر کدام از دکانداران شب‌ها یک سگ به اندازه گوساله‌ای برای محافظت از دکان خود می‌گذاشت. وقتی از بازار عبور می‌کردم جز من هیچ کس در بازار نبود و می‌بایست به تنهایی آن راه را بروم و چون تاریک بود، دست خود را به دیوار می‌گرفتم و ادامه می‌دادم تا راه را گم نکنم. وقتی به دکان بقال می‌رسیدم شروع می‌کردم با صدای بلند آواز خواندن، تا سگ گمان نکند دزد آمده، بلکه بداند که عابری در حال عبور است. به هر دکانی که می‌رسیدم، حيله و ترفندی به کار می‌بردم تا از سگ آن دکان خلاص شوم و به سلامت عبور کنم. مدتی از اقامتم در شیراز را به این گونه گذراندم!

افرادی بودند که ثروتمند بودند ولی ورشکست شدند. اینهم یک بلا است.

گاهی بخاطر **خشکسالی** مردم دچار بلا میشوند. محصولات کشاورزی نابود می گردد. مردم بخاطر کمبود آب در اذیت هستند. اینجا هم جای صبر و تحمل و دعا برای نزول باران و نعمت های الهی است.

نمونه هایی از نیامدن باران در دورانهای مختلف

در زمان پیامبر خدا، مدتی در مدینه باران نیامد مردم به پیامبر اکرم مراجعه کردند و حضرت دعا کردند باران زیادی امد...

در زمان امام سجاده(ع)

ثابت بنانی می گوید : یک سال با عده ای از عابدین بصره از قبیل ایوب سجستانی ، صالح مرّی ، عتبه الغلام با حبیب بن دینار به مکه رفتیم ، موقعی که در مکه بودیم متوجه شدیم که به علت نیامدن

باران ، آب کمیاب است ، ما نزد کعبه آمدیم ، طواف کردیم ، با
خضوع و خشوع زیادی از خدای رثوف طلب باران نمودیم ولی
اثری از اجابت دعا ندیدیم ! در این اثناء دیدیم که جوانی به سوی
ما آمد و فرمود : ای مالک بن دینار ! ای ثابت بنانی ! ای ایوب
سجستانی ای صالح مری ای...

ما گفتیم : لَبِیک ! فرمود : آیا در میان شما کسی نیست که خدا او
را دوست داشته باشد ؟ گفتیم : از ما دعا و از خدا اجابت کردن
است . فرمود : از کعبه دور شوید ! زیرا چنانچه در میان شما یک
نفر بود که خدا او را دوست می داشت ، دعای وی را مستجاب
می کرد . آنگاه آن حضرت وارد کعبه شد و پس از اینکه سر
مبارک خود را به سجده نهاد ، فرمود : ای خدای من ! به حق آن
محبّتی که به من داری ، این مردم را به وسیله باران سیراب کن .
هنوز دعای آن بزرگوار به پایان نرسیده بود که ابری نمایان شد
و باران فراوانی آمد ! ثابت می گوید : من از مردم مکه پرسیدم این

جوان کیست ؟ گفتند : علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب
است

در زمان امام رضا(ع)

شیخ صدوق در حدیثی، داستان استسقای امام رضا(ع) را به تفصیل
گزارش کرده است. به گزارش وی، این کار در پی یک خشکسالی
و به خواست مأمون خلیفه عباسی صورت گرفت و پس از
استسقای امام رضا(ع)، باران فراوانی بارید.

در زمان امام حسن عسکری علیه السلام هم مدتی باران نیامد امام
حسن عسکری علیه السلام نماز طلب باران خواندند و باران آمد

همچنین گزارش کرده اند که در خشکسالی سال ۱۹۰۰ م
در زنگبار، سید عبدالحسین مرعشی (درگذشت ۱۹۰۵ م)، از
روحانیان شیعه مقیم آنجا، از شیعیان خواست تا پس از نماز صبح،

نماز استسقا به جا آورند. پس از پایان این مراسم، باران شروع به باریدن کرد.

نماز باران محمدصادق قمی در قم نیز از نمازهای مشهور باران است. گفته شده ملا محمدصادق در کنار رودخانه، نزدیک خاک فرَج (از محلات قم) رو به قبله ایستاد و با انگشت سَبَّابه خود به چهار طرف آسمان اشاره کرد و چهار تکبیر گفت و نمازی خواند و بلافاصله در اندک مدتی ابرهای متراکم، نمایان و باران فراوان بارید و خشکسالی به کلی از بین رفت. مردمی که همراه حاجی بودند در هنگام بازگشت، همگی لباس هایشان خیس شد. استسقای سید محمدتقی خوانساری از مراجع تقلید قم نیز مشهور است. گفته‌اند در سال ۱۳۲۳ ش، در قم باران نباریده بود و این شهر در معرض خشکسالی و قحطی قرار داشت. او دو روز

پیاپی به بیرون از قم رفت و نماز استسقا خواند. در روز دوم باران

تندی در گرفت

امتحان با مصیبت ها

یکی از سختی‌های مهم زندگی انسان مسئله بلاها و مصیبت‌ها هستند خانواده در کمال آرامش و شادابی زندگی می‌کنند ناگهان طوفانی از راه می‌رسد. و خبر مردن یکی از عزیزانشان به آنها داده میشه فلانی سخته کرد فلان جوان در آب غرق شد تصادفی پیش آمده چند نفر مردن علت این مصیبت‌ها چیه یک فرد مسلمان در مقابل این مصیبت‌ها چه وظیفه‌ای داره علت مصیبت برای افراد مختلف فرق می‌کنه برای افراد مؤمن و خوب امتحان ایمان او صبر و تحمل او اعتقادات او امتحان میشه اما برای افراد گنهکار. آدمای فاسق و بی‌دین توبیخ و مجازاته و برای پیامبران و اولیای خدا بالا رفتن درجاتشون در پیشگاه خداوند البته این مصیبت‌ها گناهان مومن را پاک می‌کنه در روایت است که اگر

کسی سه فرزندش را از دست بده دیگه جهنم نمیره و آتش برش
حرامه به شرط اینکه صبر کنه متزلزل نشه و ایمانش را حفظ کنه
بهترین وظیفه مومنین در مقابل مصیبت‌ها حفظ آرامش و بردباری
و تحمل و استقامته.

زبان را به ذکر خدا مشغول کنه به قرآن و اهل بیت پناه بیره به
قبرستان بره و ببینه که عاقبت همه افراد مردنه آنچه که مهم
است اینه که انسان با آمادگی از دنیا بره و آمادگی به اینه که
وابستگی مادی نداشته باشه واجب به گردن نداشته باشه
پیامبر خدا به یکی از اصحاب خودش که فرزندش از دنیا رفته بود
چنین تسلیت نوشت: اما بعد خدای بزرگ اجر تو رو زیاد گرداند
و صبر عطایت فرماید مبادا بیتابی تو اجرت را از بین بیره. و
فردای قیامت برای از دست دادن ثواب مصیبت پشیمان بشی اگر
ثواب اون را می‌دیدي ، می‌گفتي که اون مصیبت در برابرش ناچیز
است بدان که بی‌تابی کردن اون چه را که از دست رفته

بر نمی گرداند و هیچ اندوهی قضای الهی را دفع نمی کند پس آنچه
به جای فرزندت به تو داده می شود این سزا است که اندوه تو را
ببرد یعنی اون ثوابی که خدا به تو میدهد اون پاداشی که به تو میدهد
باعث میشه که آرامش پیدا بکنی و متزلزل نشوی

عکس العمل ایه الله ملکی در هنگام رحلت فرزندش

نقل است که آیت الله میرزا جواد ملکی از عرفای بزرگ همه ساله
روز عید غدیر جشن می گرفتند در یکی از سالها در روز عید
غدیر پسرشون که طلبه بود در آب خفه شدند و از دنیا رفتند این
عالم ربانی فرمودند چون من هر سال عید غدیر جشن می گیرم
آقا امیرالمومنین امسال به من عیدی دادند

واقعاً ببینید از چه بُعدی ایشان به مسئله نگاه می کنه همونطوری
که امام راحل راجع به شهادت فرزندشان سید مصطفی فرمودند
شهادتش از الطاف خفیه است. و زینب کبری(س) فرمود من
ندیدم مگر زیبایی

آقا رسول الله(ص) شش تا فرزند داشتن پنج تا قبل از خودشون از دنیا رفتند که دو تا از فرزندان پسر بودند هر دو در کودکی مرحوم شدند. اما پیامبر اکرم(ص) اسوه صبر و استقامت بودند.

قال الإمام الصادق عليه السلام

عَجِبْتُ لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ لَا يَقْضِي اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَهُ قَضَاءً إِلَّا كَانَ خَيْرًا [?] لَهُ ، وَإِنْ قُرِضَ بِالْمَقَارِيضِ كَانَ خَيْرًا لَهُ ، وَإِنْ مَلَكَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا كَانَ خَيْرًا لَهُ .

امام صادق عليه السلام می فرمایند [?]

در شگفتم از مرد مسلمان که خداوند عز و جل هیچ قضایی [?] برای او نراند جز این که خیر او در آن باشد. اگر با قیچی تکه تکه

شود برایش خیر است و اگر از شرق تا غرب عالم را در اختیار
گیرد باز برایش خیر است^۱

?

اما افرادی هستند در مصیبت ها مردود میشوند

بنده دیدم تو مسجد جوانی از دنیا رفته مادرش تو حیاط مسجد

راه میرفت و حرفهای کفرآمیز میزد!

پسر قاری قرآن از دنیا رفت پدر و مادرش نماز را ترک کردند و

با خدا قهر نمودند!

پیرزنی مرتب مسجد می آمد اما وقتی پسرش در تصادف از دنیا

رفت مسجد را ترک کرد و...

۱. الکافی : 8/62/2

امتحان با ریاست!

یکی از امتحانات سخت، امتحان با ریاست هست رئیس بودن
مدیر بودن نماینده بودن فرمانده بودن که خیلیا از این امتحان
سربلند بیرون نمی آیند. و چنان گرفتار این محبت دنیوی می شوند
که برای رسیدنش یا حفظش از انجام هر گناه و خلافی ابا ندارند
گاهی برادر می کشند مانند مامون عباسی که برادرش امین رو سر
برید گاهی پسر می کشند مانند شاه عباس گاهی پدر می کشند
مانند شیرویه که پدرش خسرو پرویز رو کشت گاهی مادر
می کشند مانند شاه اسماعیل گاهی علما و بزرگان رو می کشند و
زندانی می کنند مانند صدامیان رضاخان و امثال اینها.
لذا در روایات ریاست طلبی نکوهش و سرزنش شده حضرت علی
فرمود ریاست طلبی باعث نابودی است
امام صادق (ع) فرمود که دُم باش و سر نباش یعنی دنبال ریاست
نرو و امام صادق (ع) فرمودند که از مناجات های خدای تعالی با

موسی این گونه بوده به حال کسی که مردم از او خوشنودن غبطه
مخور تا آنکه بدانی خدا هم از او خشنود است و به حال کسی که
مردم فرمانش را میبرند غبطه نخور. زیرا طاعت و پیروی به ناحق
مردم از او باعث هلاکت او و پیروانش می‌شه

امام باقر(ع) فرمود در پی سر بودن مباش که دُم می‌شوی

در زبور آمده است که ریاست، پادشاهی نیست ریاست حقیقی
ریاست در آخرت هست

ما الان می‌بینیم گاهی بعضی از افراد هستند که تا زمانی که رئیس
نبودن در خط صحیح بودند انسان صالحی بودند ولی وقتی که وارد
این مسائل. ریاست طلبی شدن یواش یواش آلودگی پیدا کردند
حتی مال حرام سر سفره‌شون حاضر می‌کنند یواش یواش دلشون
اون خشوع رو از دست داده سنگدل شدند نه دیگه با روضه
منقلب میشن نه با مناجات منقلب میشن نه حضور قلب دارند

فکرشون شبانه روزشون دنیا و ریاست و لذت‌های دنیاست که
باید از این حالت بترسیم.

امتحان با دوران اسارت

در تاریخ اسلام افرادی بودند که مومن بودند و بخاطر حاکمان ظالم یا دولتهای ظالم به اسارت گرفته شدند از مله ازادگان سرافراز دوران دفاع مقدس که بعضی ده سال یا بیشتر اسیر صدامیان بودند ولی ایمان خود را حفظ نمودند و دچار تزلزل نشدند به نمونه ای اشاره میشود

حجت الاسلام سید علی اکبر ابوترابی فرد در کتاب حماسه‌های ناگفته به بیان خاطره‌ای از دوران اسارت و نگاه ویژه حضرت زهرا(ع) به اسرای ایرانی در بند رژیم بعث عراق پرداخته است که در ادامه می‌خوانید.

در اسارت، اذان گفتن با صدای بلند ممنوع بود. روزی جوان هفده ساله ضعیف و با جثه‌ای نحیف، موقع نماز صبح اذان گفت. ناگهان

مأمور بعثی آمد و گفت: «اذان می گویی؟ بیا جلو!» یکی از برادران به نام اسدآبادی می دانست که اگر این مؤذن جوان با آن جثه نحیف، زیر شکنجه برود معلوم نیست سالم بیرون بیاید. به سمت پنجره رفت و به نگهبان عراقی گفت: «من اذان گفتم نه او.» آن بعثی گفت: «او اذان گفت.» برادرمان اصرار کرد که «نه، اشتباه می کنی. من اذان گفتم.» مأمور بعثی به آن آزاده فداکار توهین کرد و ادامه داد: «او اذان گفت، نه تو.» آزاده اسدآبادی هم دستش را گذاشت روی گوشش و با صدای بلند شروع کرد به اذان گفتن. به هر حال، ایشان را به زندان انداختند و شانزده روز به او آب ندادند. زندان در اردوگاه موصل زیرزمین بود. آن قدر گرم بود که گویا آتش می بارید. آن مأمور بعثی، گاهی وقتها آب می پاشید داخل زندان که هوا دم کند و گرم تر شود. روزی یک دانه سمون (نان عراق) می دادند. ایشان می گفت: «می دیدم

اگر نان را بخورم از تشنگی خفه می شوم. نان را فقط مزه مزه
»می کردم که شیرهاش را بمکم

می گفتم: روز شانزدهم بود که دیدم از تشنگی دارم هلاک
می شوم. گفتم: یا زهرا! این شهادت همراه با تشنه کامی را شما از
من بپذیر و به لطف و کرمات، این را به عنوان برگ سبزی از من
قبول کن. دیگر با خودم عهد کردم که اگر هم آب آوردند سرم
را بلند نکنم تا جان به جان آفرین تسلیم کنم. تا شروع کردم
شهادتین را بر زبان جاری کنم، همان نگهبان بعثی آمد پشت
پنجره. او مرا صدا می زد که بیا آب آورده ام. اعتنایی نکردم. دیدم
لحن صدایش فرق می کند و دارد گریه می کند. مرا قسم می داد به
حق فاطمه زهرا (س) که آب را از دستش بگیرم. سرم را
برگرداندم و دیدم که اشکش جاری است. همین طور که روی
زمین بودم، سرم را کج کردم و او لیوان آب را در دهانم ریخت.
لیوان دوم و سوم را هم آورد. یک مقدار حالم بهتر شد. بلند شدم.

او گفت: به حق فاطمه زهرا مرا حلال کن! گفتم: تا نگویی جریان چی هست، حلال نمی‌کنم. گفت: دیشب، نیمه‌شب، مادرم آمد و مرا از خواب بیدار کرد و با عصبانیت و گریه گفت: چه کار کردی که مرا در مقابل حضرت زهرا (س) شرمنده کردی. الان حضرت زهرا (س) را در عالم خواب زیارت کردم. ایشان فرمودند: به پسرِت بگو برو و دل اسیری که به درد آورده‌ای را به دست بیاور. وگرنه همه شما را نفرین خواهم کرد.

فاطمه زهرا(س)مظهر صبر در مقابل بلاها

حضرت فاطمه فرمودند:

صَبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهَا

صَبَّتْ عَلَيَّ الْأَيَّامِ صِرْنَ لِيَالِيَا

که اگر بلاهایی که بر من وارد شد بر روزها وارد میشد، روزها شب می شدند...

اما این سرور زنان عالم در مقابل همه بلاها صبوری کردند و از این ازمون های خیلی سخت سربلند بیرون آمدند

همچنین زینب کبری(س) ام المصائب هستند و مانند مادر

گرامیشان الگوی صبر و استقامند

سلام بر تو ای کسی که صبر شد حقیر تو

ندیده بعد فاطمه جهان زنی نظیر تو

ای زینبی که محنت عالم کشیده‌های

غیر از بلا و درد به عالم چه دیده‌های؟

یارب زنی و این همه استواری و علو

چون زینب صبور مگر آفریده‌ای؟

واقعا خانم‌هایی که با شوهر مشکل دارند یا دچار مصیبت شده‌اند

می‌توانند از این دوبانوی بزرگ اسلام از این مادر و دختر نمونه

درس صبر را فرا بگیرند

